

اوضاع سیاسی و وظایف ما

ایران یکی از حساس ترین دوره های تاریخ معاصر خود را از سر میگذراند. دوره ای که پیکار برای آزادی و حاکمیت مردم ایران با ضرورت عقب کشیدن از لبه پرتگاهی که در برابر ما دهان گشوده، به طور جدایی ناپذیر گره خورده است. تنها یک جنبش توده ای - تاریخی برخاسته از خواست ها و نیازهای اکثریت قاطع مردم ایران میتواند چنین پیکار سرنوشت سازی را به انجام برساند. برای درک روشنی از الزامات شکل گیری این جنبش لازم است به عواملی که در اوضاع کنونی بر شرایط پیکارهای سیاسی- طبقاتی اثر میگذارند، توجه داشته باشیم. مهم ترین اینها عبارتند از:

۱ - بحران اقتصادی- اجتماعی که نتیجه مستقیم ادامه سیاست های نئولیبرالی جمهوری اسلامی است، در سال گذشته شدت بیشتری یافته است. تحریم های اقتصادی مصوب شورای امنیت سازمان ملل نیز به سهم خود بر دامنه بحران اقتصادی افزوده است. تعطیلی کارخانجات و واحدهای اقتصادی و خصوصی سازی های گسترده هم چنان ادامه داشته؛ عدم پرداخت حقوق و مزایای کارگران و کارمندان جزء بر تنگدستی آنان افزوده است. هم اکنون روشن است که بحران ساختاری مزمز اقتصاد همچنان عمیق تر میشود و نابرابری های طبقاتی و تشدید تهیدستی اکثریت بزرگ مردم با آهنگی شتابان افزایش مییابد. البته این در حالی است که در نتیجه افزایش درآمدهای نفتی، موقعیت مالی جمهوری اسلامی چندان بد نیست. اما این تقابل در تشدید بحران اقتصادی کشور و عدم شکنندگی موقعیت مالی رژیم، مناسفانه کمکی به وضع فلاکت بار اکثریت عظیم مردم نمیکند، بلکه برعکس، فشار را بر آنها افزایش میدهد. در واقع قدرت مانور مالی رژیم نه تنها در جهت بهبود شرایط زندگی مادی اکثریت مردم کشور نیست، بلکه فرصت و تکیه گاهی برای رهبران رژیم فراهم میآورد که بی توجه به عمیق تر شدن فلاکت توده ای، با تعقیب سیاست های کلان اقتصادی کنونی و ماجراجویی های بین المللی، همچنان میدان مانور داشته باشد. در مقابل تهاجم نئولیبرالی رژیم، کارگران و حقوق بگیران به دفاع از خود برخاسته اند و علیرغم سرکوب خشن و تمهیدات مختلف، موج اعتصابات و اعتراضات بر محور مطالبات طبقاتی در طی سال فروکش نکرده است. پافشاری کارگران و حقوق بگیران بر دفاع از " حق تشکل مستقل " و نیز همگرایی آشکار میان فعالان کارگری بخش های مختلف، به ویژه در مقطع برگزاری اول ماه مه، نشانه ورود جنبش به دوره ای جدید از چالش ها را نوید میدهد. این آن پایه محکمی است که بنیاد سازمان دهی مبارزه کمونیستی بر آن استوار است و بدین لحاظ جنبش در وضعیتی مطلوب تر از گذشته قرار دارد.

۲ - بحران رویارویی جمهوری اسلامی و آمریکا، عاملی که بر همه تحولات کشور و صف آرای های سیاسی آن عمیقاً اثر میگذارد و به احتمال زیاد، در آینده قابل پیش بینی نیز همچنان اثر خواهد گذاشت. گرچه آغاز مذاکرات رسمی (در هفتم خرداد میان سفرای دو طرف در بغداد) بعد از ۲۸ سال نبود روابط رسمی دیپلماتیک، میتواند نقطه عطفی در جهت کنترل بحران باشد، اما نشانه ای از کم رنگ شدن علل و زمینه های بحران دیده نمیشود. طرف فعال این بحران آمریکا ست نه جمهوری اسلامی. نگاهی به خطوط اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی از ماجرای یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به بعد و حتی جلوتر از آن تردیدی باقی نمیگذارد که این رژیم در پی کنار آمدن با آمریکاست، اما در طرح خاورمیانه ای آمریکا رژیمی نا مطلوب به حساب میآید. " تغییر رژیم " یعنی استراتژی اعلام شده آمریکا در مورد ایران، یکی از مهم ترین عناصر سیاست بزرگ و بلند مدت خاورمیانه ای آن است. این سیاست خصلت و اکنشی ندارد، بلکه با نیازهای برخاسته از طرح عمومی حفظ و تقویت هژمونی جهانی آمریکا تنظیم میشود یا تغییر مییابد. مثلاً بر مبنای همین طرح بود که جمهوری اسلامی در ژانویه ۲۰۰۲ جزو رژیم های " محور شرارت " اعلام شد، اما هفت ماه بعد از آن (در اوت ۲۰۰۲) بود که منابع اطلاعاتی آمریکا اعلام کردند که ایران دو مرکز فعالیت های هسته ای در حال ساختمان را به آژانس بین المللی انرژی هسته ای گزارش نکرده است. به عبارت دیگر، مسأله هسته ای علت تشدید بحران نبود، توجیهی برای آن بود. حتی ناکامی های سیاست خاورمیانه ای آمریکا نیز موضع خصمانه آن را نسبت به جمهوری اسلامی تغییر نداده، تقویت کرده است. در واقع ناکامی سیاست آمریکا در همه محورهای بحران خاورمیانه بزرگ، مخصوصاً در عراق و افغانستان و لبنان و فلسطین، موقعیت جمهوری اسلامی را به نحو بی سابقه ای در منطقه تقویت کرده و درست به همین دلیل، مسأله " تغییر رژیم " ایران را برای سیاست گزاران آمریکا (یا بسیاری از آنها) بیش از پیش جدی تر ساخته است. تا جایی که در شش - هفت ماه گذشته، رهبران آمریکا با متهم کردن جمهوری اسلامی به تجهیز و تعلیم نظامی مخالفان مسلح آمریکا در عراق، عملاً مسأله ایران را نه تنها با برنامه هسته ای رژیم، بلکه به طور مستقیم با داغ ترین بحران بین المللی، یعنی بحران عراق، گره میزنند. حتی اگر آمریکا در عراق و سایر کانون های بحران خاورمیانه کاملاً شکست بخورد، ضرورت مهار جمهوری اسلامی برای رهبران آمریکا پر اهمیت تر خواهد شد. همه قراین نشان میدهد که رهبران جمهوری اسلامی نیز " تغییر رژیم " را یکی از بایست های سیاست آمریکا در مورد ایران ارزیابی میکنند. و از این جاست که ضمن استفاده از دیپلماسی فعال برای کنار آمدن با آمریکا، خود را برای بدترین سناریو های ممکن آماده میکنند و سیاست چانه زنی بر لبه پرتگاه را کارساز میدانند. هدف عمده غالب سیاست ها و برنامه ریزی های آنها در حوزه های مختلف این است که هزینه سیاست " تغییر رژیم " را تا حد ممکن برای آمریکایی ها سنگین تر کنند، تا از این طریق آنها را به تجدید نظر در آن وادار سازند. با توجه به این ملاحظات، بحران رویارویی جمهوری اسلامی و آمریکا را نباید فقط به احتمال یا عدم احتمال درگیری نظامی مستقیم میان آنها کاهش داد. استراتژی " تغییر رژیم " ضرورتاً با درگیری نظامی مستقیم و ضربتی ارتباطی ندارد، بلکه میتواند از طریق جنگ کم شتاب یا غیر مستقیم پیش برود. حقیقت این است که استراتژی جنگ کم شتاب اکنون مدت هاست آغاز شده و در دو محور بسیار مهم پیش میرود: اولاً در طرح تحریم های شورای

امنیت سازمان ملل که به احتمال زیاد مرتباً تشدید خواهد شد، و ثانیاً در تلاش برای تحت نفوذ در آوردن جریان های مخالف جمهوری اسلامی، به ویژه در سیاست نسبتاً علنی برای تقویت گرایشات جدایی طلبانه در میان ملیت های ایران، که هر دو فشارهای سنگینی را بر جمهوری اسلامی وارد میسازند.

۳ - آرایش رژیم برای مقابله با رویارویی های احتمالی پیش رو. رهبران جمهوری اسلامی خود را برای دوره طولانی و دشواری از رویارویی های خارجی و چالش های بزرگ داخلی آماده میکنند. بدون توجه به این تدارک، جهت عمده بسیاری از آرایش ها و سیاست های آنها نامفهوم خواهد ماند. با اندکی دقت میتوان دید که اکنون غالب اقدامات رژیم با در نظر گرفتن ضرورت های آرایش نظامی صورت میگیرد. الف - دولت احمدی نژاد که خود با قدرتمندتر شدن نظامی - امنیتی ها در نهادهای تصمیم گیری رژیم روی کار آمده، با تمام نیرو در جهت نظامی و امنیتی کردن ساختارهای قدرت و حتی فضای عمومی کشور کار میکند. مثلاً در دو سال گذشته اکثر قرارداد های به اصطلاح عمرانی (از قبیل راه سازی و سد سازی و غیره) که ظاهراً هیچ ربطی به مسائل نظامی ندارند، به شرکت های وابسته به سپاه پاسداران واگذار شده اند. البته به نظر میرسد رهبران رژیم میدانند که در مقابل حملات نظامی مستقیم امریکا (یا حتی اسرائیل) توان ایستادگی زیادی ندارند، بنابراین سعی میکنند اولاً از دادن هر نوع بهانه برای درگیری نظامی مستقیم با امریکا اجتناب کنند؛ ثانیاً توان خود را برای درگیر شدن در جنگ فرسایشی و ایدایی علیه امریکا، چه در داخل ایران و چه در خارج از آن، بالا ببرند، ثالثاً نیروی نظامی کارآمدی برای کنترل اوضاع داخلی داشته باشند تا از هم زمانی حرکت های داخلی با حملات خارجی جلوگیری کنند. پ - در سیاست خارجی رژیم، تلاش برای جلب افکار عمومی مسلمانان و مخصوصاً عربها جایگاهی بسیار کلیدی دارد. این نشان میدهد که رژیم خود را در انزوا میبیند و به تلاش های دیپلماتیک اش چندان امیدی ندارد و بنابراین با تلاش برای جلب افکار عمومی عربها و مسلمانان میخواهد اولاً هزینه حمله نظامی را در محاسبات استراتژیست های امریکایی بالاتر ببرد، ثانیاً تا حد ممکن دولت های عرب و مسلمان را از حمایت فعال از استراتژی نظامی امریکا باز دارد. در همین راستاست که سال جاری را "سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی" نامیده اند و خامنه ای در سالروز مرگ خمینی تا آنجا پیش رفت که گفت بنیاد اصلی هویت ما اسلام است و نه تشیع. بعضی ها این تمرکز رژیم روی جلب افکار عمومی عربها و مسلمانان را نشانه اصول گرایی یا موقعیت محکم آن در مقابل امریکا به حساب میآورند. اما این برداشت با واقعیت ها خوانایی ندارد. حقیقت این است که در پشت این تظاهر به اصول گرایی، جمهوری اسلامی سیاست خارجی بسیار فرصت طلبانه ای را پیش میبرد. مثلاً در خیلی از کشور های منطقه میکوشد با متحدان امریکا روابط خوب و حتی دوستانه ای داشته باشد. در عراق نزدیک ترین دوستان آن متحدان اصلی امریکا هم محسوب میشوند؛ در افغانستان با دولت نشانده امریکا روابط بسیار دوستانه ای دارد؛ با تمام نیرو برای از سر گیری روابط دیپلماتیک با مصر تلاش میکند؛ میکوشد با ترکیه، پاکستان، آذربایجان و گرجستان که همه متحدان نزدیک امریکا در منطقه محسوب میشوند، روابط فعال و خوبی داشته باشد؛ و مهمتر از اینها، تلاش برای حفظ رابطه خوب و حتی دوستانه با عربستان سعودی و سایر کشورهای عضو "شورای همکاری خلیج" را به یکی از محورهای ثابت سیاست خارجی خود تبدیل کرده است و در این جهت تا آنجا پیش رفته که با پیش کشیدن یک طرح ده ماده ای در "فوروم اقتصادی دوحه" (توسط حسن روحانی در اوائل آوریل گذشته) خواهان همکاری همه جانبه با آن کشورها و تشکیل "سازمان همکاری و امنیت خلیج فارس" شده است. اینها همه نشان میدهد که رهبران جمهوری اسلامی خود را در وضعیت بسیار دشوار و شکننده ای میبینند و حاضرند برای حفظ موجودیت رژیم شان به هر سازشی تن بدهند. البته در کنار اینها، سیاست های دیگری هم دنبال میشوند، از تقویت حزب الله لبنان و جیش المهدی مقتدا صدر در عراق و حمایت از حماس در فلسطین گرفته تا تلاش برای عضویت در "سازمان همکاری شانگهای" و ایجاد روابط ویژه با روسیه و چین و حتی برقراری روابط همکاری فعال به اصطلاح "ضد امپریالیستی" با بعضی حکومت های امریکای لاتین. اما دقت در همه این روابط تردیدی باقی نمیگذارد که منطق حاکم بر همه آنها از ضرورت های آرایش دفاعی برمیخیزد. ج - جهت سرکوب های رژیم نیز همین منطق آرایش دفاعی را نشان میدهد. این سرکوب ها در دو سطح متفاوت صورت میگیرد: در مقابله با حرکت های ملیت های زیر ستم عملاً نوعی حکومت نظامی برقرار شده است و مخصوصاً در بلوچستان و خوزستان و کردستان، زیر پوشش مقابله با جریان هایی که عملیات مسلحانه انجام میدهند، اعدام ها و سرکوب های بسیار گسترده و بی رحمانه ای راه انداخته اند. در سطح دیگر، هدف سرکوب ها (مثلاً در برخورد با جنبش های کارگران و زنان و دانشجویان) عمدتاً سد کردن روند سازمان یابی مستقل است. به عبارت دیگر، رژیم دریافته است که سرکوب این جنبش ها در شرایط کنونی، اگر ممکن هم باشد، به لحاظ سیاسی بسیار پر هزینه خواهد بود، بنابراین میکوشد آنها را از رسیدن به نقطه بلوربندی تشکیلاتی بازدارد. در این سطح هنوز مجازات ها و خشونت ها به سنگینی سطح اول نیست. اما هر چه دامنه حرکت ها و نارضایی های مردم گسترده تر میشود و رژیم موقعیت خود را در مقابل مردم شکننده تر میبیند، تفاوت های این دو سطح سرکوب کم رنگ تر میگردد. مثلاً سرکوب مدنی گسترده ای که تحت عنوان "ارتقاء امنیت اجتماعی" از اول اردیبهشت شروع شده، به یک حکومت نظامی سراسری شباهت پیدا میکند. طبق آمار مقامات خود رژیم در طول ماههای اردیبهشت و خرداد، بیش از صد و پنجاه هزار نفر از زنان به اتهام "بدحجابی" بازداشت شده اند؛ هزاران نفر از افراد بی خانمان و معتاد به نام "ارادل و اوباش" و "معتادان خطرناک" دستگیر شده اند؛ عده زیادی از فعالان دانشجویی به اتهام "توهین به مقدسات" دستگیر یا از دانشگاه ها اخراج و شمار چشم گیری از استادان دانشگاه ها "پاک سازی" شده اند؛ باردیگر یورش بسیار وسیعی برای جمع آوری ماهواره ها و سی. دی. های "غیر مجاز" راه افتاده؛ عده زیادی از ایرانیان مقیم خارج هنگام بازدید از ایران به بهانه های مختلف دستگیر شده اند و بعضی ها رسماً به جاسوسی برای امریکا متهم شده اند. و مهم تر از همه این است که این بار بگیر و ببندها ظاهراً خصلت دوره ای و زود گذر ندارد، زیرا دارند ساختار های خاصی برای این نوع سرکوب ها به وجود میآورند.

و مسئولان دستگاه های اصلی اجرای این طرح، در " همایش مبانی و راهبردهای افزایش امنیت اجتماعی" که در اواخر خرداد در تهران برگزار شد، آشکارا اعلام کردند که این طرح برای نشان دادن " کار آمدی حکومت " ضروری است و "به طور مستمر" باید اجرا شود. **د** - سیاست مستضعف پناهی رژیم نیز که حالا دولت احمدی نژاد سنگ آن را به سینه میزند، در همین راستاست. میخواهند اولاً بخش گزین شده ای را به صورت نیروی نان خور شبه نظامی (بسیج) و عمدتاً برای مقابله با اشتعال حرکت های توده ای در خدمت داشته باشند ؛ ثانیاً تا حد امکان از اشتعال حرکت های اعتراضی توده عظیم تهیدستان ، که در شرایط حساس کنونی میتوانند تعادل نظام را به هم بریزند ، جلوگیری کنند. **ه** - سیاست تمرکز زدایی دولت احمدی نژاد نیز همین جهت را نشان میدهد. مثلاً انحلال سازمان برنامه و بودجه و استانی کردن آن ، از یک طرف نظری به مسأله ملی دارد ، و از طرف دیگر میخواهد کنترل هسته مرکزی قدرت (یعنی زیر مجموعه دستگاه ولایت با نهاد های امنیتی - نظامی اش) را بر چگونگی هزینه بودجه های عمرانی استان ها تقویت کند. **و** - سیاست آشتی با ناسیونالیسم ایرانی نیز در همین راستاست. تجدید نظر آشکار در گفتن رسمی رژیم نسبت به عید نوروز و چهارشنبه سوری ، و به طور کلی، در ارتباط با میراث فرهنگی ایران پیش از اسلام به حد کافی گویاست. **ز** - فرمان خامنه ای در باره اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی که به معنای وارونه سازی کامل این اصل است ، بیانگر یک سیاست تمام عیار لیبرالی است و در عین حال در لحظه کنونی نیازهای بلافصل بقای رژیم را نیز در نظر دارد. به نظر میرسد این سیاست خصوصی سازی های گسترده میخواهد اولاً بخش های مختلف بورژوازی را به حمایت کامل از نظام بکشاند ؛ ثانیاً برای خزانه دولت منابع مالی لازم برای رویارویی های احتمالی پیش رو فراهم آورد ؛ ثالثاً با کاستن از بار مسؤولیت های اقتصادی مستقیم دولت ، کار آمدی دستگاه دولت را در حوزه اولویت های مورد نظر دوره پیش رو بالا ببرد ؛ و بالاخره با گسترش بخش خصوصی اختلافات بالایی ها بر سر کنترل منابع مالی و اقتصادی را کاهش بدهد و در عین حال دریچه ای برای پیوند با سرمایه جهانی (مخصوصاً برای کند کردن گسترش تحریم های اقتصادی) باز کند. خلاصه ، همه این سیاست ها نشان میدهند که آرایش دفاعی برای حفظ موجودیت رژیم اکنون در صدر اولویت های رهبران جمهوری اسلامی قرار دارد.

۴ - عمیق تر شدن شکاف در میان جریان های ولایی درون حکومت. برخلاف پیش بینی بسیاری از ناظران سیاسی ، روی کار آمدن دولت احمدی نژاد به یک پارچگی جریان های ولایی نیانجامید و حتی عملکرد این دولت اختلافات میان آنها را عمیق تر ساخت. انتخابات مجلس خبرگان و شوراها در سال گذشته که عملاً موقعیت رفسنجانی و متحدان او را تقویت کرد ، شاهد این واقعیت بود. محورهای اصلی اختلافات چنین است: **یک** - سیاست های اقتصادی دولت که اکثر جریان های حکومتی ، از اصلاح طلبان " جبهه مشارکت " گرفته تا ولایت مداران "حزب مؤتلفه اسلامی" را در مقابل دولت احمدی نژاد به نوعی ائتلاف عملی واداشته است. همه اینها ، با توجه به همرازی محکمی که اکنون برسر ضرورت و فوریت خصوصی سازی ها در میان طبقه حاکم به وجود آمده ، دولت احمدی نژاد را به بی اعتنایی به مکانیسم های بازار و کند کاری در اجرای سیاست های اعلام شده مربوط به اصل ۴۴ قانون اساسی متهم میکنند. **دو** - منازعه بر سر چگونگی کنترل و هزینه درآمدهای کلان نفتی که در رابطه با آن ، سازمان ها و شرکت های وابسته به سپاه ، از طریق دولت احمدی نژاد ، نقش برتری پیدا کرده اند. **سه** - نحوه برخورد دولت احمدی نژاد با بحران هسته ای که از طرف بخش بزرگی از محافظه کاران در هم سوئی با رفسنجانی و متحدان او ، نسنجیده و تحریک آمیز ارزیابی میشود. به این ترتیب ، تغییر آرایشی در میان جریان های درونی حکومت صورت میگیرد که نمیتواند در صف آرائی عمومی نیروهای سیاسی کشور در آینده بی تأثیر باشد.

۵ - تغییرات چشم گیر در صفوف اپوزیسیون. ورشکستگی کامل اصلاح طلبان حکومتی ؛ تشدید بحران رویارویی رژیم با امریکا و پر رنگ تر شدن خطر جنگ و تحریم های اقتصادی ؛ آشکارتر شدن نتایج فاجعه بار اشغال عراق از طرف امریکا و رسوایی طرح "دموکراسی" امریکایی در خاورمیانه ؛ و بالاخره گسترش بی وقفه فلاکت توده ای و نابرابری های طبقاتی تکان دهنده در سراسر کشور ، تغییرات مهم و چشم گیری در صف آرائی مخالفان جمهوری اسلامی به وجود آورده است. این تجدید آرایش در سه محور شکل میگیرد: **اول** ، بر سر جنگ و تحریم های اقتصادی. اکنون بخش فزاینده ای از مخالفان رژیم ، چشم انداز جنگ و گسترش تحریم های اقتصادی و نیز احتمال مداخله قدرت های خارجی را خطر مرگباری برای پیکار آزادی و دموکراسی و حتی موجودیت کشور میدانند. و بنابراین ، هر چه بیشتر ، سازماندهی مبارزه عاجل و مستقل علیه جمهوری اسلامی و طرح های تجاوزکارانه امپریالیسم امریکا را تنها راه مقابله با این خطر فاجعه بار میبینند. اما در عین حال ، بعضی جریان های اپوزیسیون نیز در متن رویارویی کنونی امریکا و جمهوری اسلامی به هم سوئی با یکی از دو طرف برخاسته اند. بعضی از طرفداران هم سوئی با امریکا دیگر تنها به دفاع علنی از ضرورت مداخله آن در ایران بسنده نمیکنند ، بلکه عملاً نیز در خدمت طرح های امریکائی درآمده اند و هر نوع مخالفت با امریکا را خدمت به جمهوری اسلامی قلمداد میکنند. عده ای از اینها حتی از دفاع علنی از مداخله نظامی امریکا نیز روی گردان نیستند و اشغال کشور یا بمباران بعضی مناطق آن را پیش شرط اجتناب ناپذیر تأسیس دموکراسی در ایران میدانند. در مقابل ، بعضی جریان ها نیز به بهانه ضرورت مبارزه با امپریالیسم یا مخالفت با جنگ ، ائتلاف با رژیم را اجتناب ناپذیر مینامند و مبارزه با آن را در شرایط کنونی ، خدمت به امریکا قلمداد میکنند. فعال شدن این دو قطب انحرافی ، از هر دو طرف ، جنبش آزادی و برابری خواهی مردم ایران را زیر فشار قرار میدهد و مخصوصاً شرایط مبارزات مردم را در داخل کشور دشوارتر میسازد. **دوم** ، با گسترش مبارزات و رویارویی های طبقاتی مستقیم و غیرمستقیم ، و نیز ایجاد همرازی بر سر نوعی جهت گیری اقتصادی نئولیبرالی در میان همه جریان های حکومتی ، زمینه مساعدی برای تقویت جریان های چپ شکل میگیرد. اما در عین حال ، غلبه جریان های مخالف چپ در طیف رنگارنگ اپوزیسیون رژیم ، مخصوصاً با امکانات وسیعی که در

اختیار دارند ، این خطر را نیز تقویت میکند که گسترش همین نابرابری های طبقاتی ، به نیرو گرفتن جنبش های توده ای تاریک و ارتجاعی کمک کند. سوم ، با وجود بگیر و ببندهای گسترده رژیم ، جنبش های اجتماعی در یک سال گذشته نه تنها رادیکالیزه شده اند و خواست های روشن تر و جسورانه تری را پیش کشیده اند ، بلکه گرایش به هم گرایی نیز در میان آنها تقویت شده است. مثلاً اکنون نمونه های متعددی از همکاری کارگران رشته های مختلف در مبارزه برای تشکل مستقل ، یا حتی فراتر از آن ، همکاری رو به رشد عده قابل توجهی از فعالان جنبش های کارگری ، دانشجویی و زنان با هم دیگر را شاهد هستیم. هر چند این گرایش هنوز در نوپاست ، ولی بی تردید ، چشم گیر و بسیار امیدوار کننده است و اگر با شتاب کافی گسترش یابد ، به سرعت میتواند توان مداخله گری از پائین را افزایش دهد و به جنبش های اجتماعی مترقی وزن ، کیفیت و افق های جدیدی ببخشد. اما مسأله این است که در فضای رویارویی کنونی جمهوری اسلامی و امریکا آیا این جنبش ها خواهند توانست از سرکوب اولی و دام گستری دومی که در پی بهره برداری ابزاری از آنهاست ، در امان بمانند و روی پای خود ببالند؟

با در نظر گرفتن تحولات یاد شده، کنگره دوازدهم سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ضمن تأیید سیاست های مصوب کنگره های دهم و یازدهم سازمان ، بار دیگر بر نکات زیر تأکید میورزد :

ضرورت تلاش برای گسترش و هم گرایی جنبش های اجتماعی مترقی. نیاز به یک جنبش توده ای - تاریخی برخاسته از خواست ها و نیازهای اکثریت قاطع مردم ایران ، حیاتی ترین نیاز جامعه ماست. جنبشی که با مشارکت فعال اکثریت عظیم مردم پا بگیرد و با برخورداری از افق های گسترده تاریخی ، به راستی در خدمت اکثریت عظیم مردم باشد. بدون چنین جنبشی ، حتی اگر سرنگونی جمهوری اسلامی هم شدنی باشد ، دستیابی به آزادی و برابری و حاکمیت مردم ناشدنی خواهد ماند. جنبش های اجتماعی موجود با همه ضعف ها و محدودیت های قابل فهم کنونی شان ، حالت جنبشی آن جنبش بزرگ را نمایندگی میکنند. بنابراین چگونگی گسترش و بالندگی آنها برای کل مبارزات مردمی سرنوشت ساز است. به نظر ما ، در مرحله کنونی گسترش این جنبش ها توجه به چند نکته ضروری است: **یک** - هم گرایی این جنبش ها اکنون عمدتاً با نیروی نفی پیش رانده میشود. یعنی تا حدود زیادی فشار و سرکوب حکومت است که فعالان آنها را به نزدیکی با هم دیگر وامیدارد. این کاملاً طبیعی است. در یک کشور استبداد زده ، قبل از هر چیز خود استبداد است که همه را به هم نزدیک میکند. اما اگر به فراتر از نفی استبداد بیندیشیم در میابیم که بیش از این به هم گرایی نیاز داریم. اگر حقیقت دارد که مثلاً اکثریت زنان (به طور مستقیم یا غیر مستقیم) خود کارگرد ، یا حدود نیمی از کارگران از ملیت های زیر ستم هستند ، پس سطح بالاتری از هم آهنگی ضد استبدادی ضرورت دارد. زیرا جنبش کارگری در صورتی میتواند جنبش همه کارگران باشد که تا حدود زیادی زنانه بشود یا با ملیت های زیر ستم عمیقاً در آمیزد و بالعکس ، جنبش زنان در صورتی میتواند واقعاً نیرومند بشود که تا حدود زیادی کارگری بشود. **دو** - هیچ یک از این جنبش ها زیر مجموعه دیگری نیستند و هر یک از آنها ناظر به رابطه اجتماعی خاصی هستند و بنابراین ، با منطق و پویایی خاص خودشان حرکت میکنند. بدون توجه به این نکته ، هم آهنگی عمقی میان جنبش ها ناممکن خواهد شد. فقط با پذیرش ضرورت و اهمیت وجودی هر یک از این جنبش ها از طرف جنبش های دیگر است که هم آهنگی میان آن ها امکان پذیر میگردد. **سه** - هم گرایی عمقی تر میان جنبش های اجتماعی مختلف به اشتراک در افق های گسترده اجتماعی و تاریخی نیاز دارد. مثلاً کارگرانی که به فراتر از افق های سرمایه داری فکر نمیکنند ، طبیعی است که نه تنها به هم آهنگی عمقی با جنبش های مترقی دیگر فکر نکنند ، بلکه حتی به اتحاد کل کارگران نیز نیازی احساس نکنند یا صرفاً با دید ابزاری به آن بیندیشند. یا آنهایی که برای آزادی و برابری همه افراد انسانی مبارزه میکنند ، آیا میتوانند مثلاً به فاجعه زیست محیطی ، یا سرنوشت میلیون ها انسان قربانی مواد مخدر (آن هم در کشوری که پایتخت اش یکی از آلوده ترین شهرهای جهان محسوب میشود ، حکومت اش دست یابی به انرژی هسته ای را مترادف حاکمیت ملی جا میزند ، و به لحاظ داشتن بالاترین شمار معتادان به مواد مخدر نسبت به کل جمعیت ، در صدر جدول جهانی است) بی اعتناء باشند؟ فراموش نکنیم که در ایران بدون جنبش های نیرومندی برای دفاع از محیط زیست و برای دفاع از قربانیان مواد مخدر و به طور کلی برای دفاع از حرمت انسان و پیروزی منافع انسان بر منافع سرمایه ، جنبش های موفق کارگری و زنان و غیره نخواهیم داشت. **چهار** - برخورد ابزاری با جنبش های اجتماعی به گسترش این جنبش ها و هم آهنگی میان آنها آسیب میزند. جنبش های اجتماعی هر چند برای تقویت جنبش سیاسی ضد استبدادی بسیار حیاتی هستند ، ولی وسیله ای در خدمت آن نیستند. تردیدی نیست که در یک جامعه گرفتار استبداد ، هر حرکتی ، میل به سیاسی شدن دارد. در واقع ، خود استبداد است که معمولاً با ترس از هر نوع فضای عمومی ، نا خواسته ، هر حرکتی را به سرعت به ضدیت آشکار با حکومت سوق میدهد. اما درست به دلیل وجود استبداد ، آهنگ نا مناسب سیاسی شدن هر حرکتی ، احتمال سرکوب آن را نیز افزایش میدهد. در شرایط کنونی ایران عامل دیگری نیز بر این رابطه افزوده شده است. امریکا و متحدان آن برای پیش برد استراتژی خودشان ، به گسترش هر چه بیشتر و هر چه سریع تر شورش های ضد حکومتی نیاز دارند و به همین دلیل میکوشند با نفوذ در جنبش های اجتماعی و دستکاری آنها در جهت مقاصد خودشان و بی توجه به سرنوشت فعالان اجتماعی و سیاسی ، آنها را به درگیری های سیاسی زود رس (که غالباً هم بی ثمر هستند) بکشانند. در واقع ، آنها حتی تشدید سرکوب رژیم را برای هدف های خود مفید میدانند. زیرا از این طریق بهتر میتوانند بر آن فشار بیاورند. بنابراین مهم است که فعالان اجتماعی و سیاسی تصور روشنی از رابطه میان آهنگ گسترش دامنه جنبش های اجتماعی و آهنگ و میزان سیاسی شدن آنها داشته باشند. اگر دومی شتابان تر از اولی پیش برود ، با رشد منفی جنبش ها روبرو خواهیم شد. و این نه تنها از عمق اجتماعی جنبش ها میکاهد ، بلکه عضله سیاسی آنها برای مقابله با رژیم را هم ضعیف تر میکند. البته خطر دیگری هم وجود دارد: در یک جامعه استبداد زده فرار از رویارویی با حکومت یا بی اعتنایی به واقعیت های سیاسی نیز جلو گسترش

جنبش های اجتماعی را میگیرد. مثلاً جنبش زنان ایران هرکاری بکند، محکوم به رویارویی با قدرت سیاسی است؛ مگر این که به سرنوشت هولناک تن دادن به "فمینیسم اسلامی" گردن بگذارد. یا جنبش کارگری معطوف به سازمانیابی مستقل، محکوم به سیاسی شدن است، زیرا هر چند ممکن است جمهوری اسلامی در یکی - دو مورد تشکل کارگری مستقل را تحمل کند، ولی با عمومیت یافتن آن حتماً به مقابله برخاود خاست. بنابراین، مسلم است که جنبش های اجتماعی هرچه سریع تر باید سیاسی بشوند، اما مشروط به این که به اثرات آن در پایه خود بی تفاوت نباشند. **پنج** - ارزیابی و جمع بندی انتقادی از مبارزات جاری و نیز کارایی و حوزه کاربرد اشکال و تاکتیک های آنها از ضرورت های گسترش و هم گرایی جنبش های اجتماعی است. مثلاً کمپین جمع آوری "یک میلیون امضاء" که از طرف فعالان جنبش زنان آغاز شده (مخصوصاً با تأکید بر "اول بحث، بعد امضاء") حرکت مبتکرانه ای است که میتواند هم دامنه جنبش زنان را گسترده تر سازد و هم در بعضی مبارزات دیگر کاربرد بسیار ثمر بخشی داشته باشد. یا حرکت بزرگ معلمان که علی رغم همه بگیر و ببند ها، ظرفیت کارکنان آموزش و پرورش را برای هم آهنگی سراسری به نمایش گذاشت، ضرورت توجه به اهمیت این بخش از نیروی کار را در سازمانیابی عمومی طبقه کارگر و رابطه آنها را با بخش های دیگر طبقه به وظیفه عاجل همه فعالان اجتماعی و سیاسی تبدیل کرد. نمونه بسیار آموزنده دیگر تجربه "شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری" است که چندی پیش برای برگزاری مستقل مراسم روز جهانی کارگر ایجاد شد و نمودار امید بخشی است از همکاری ثمر بخش فعالان کارگری گرایش های مختلف. این تجربه نشان میدهد که گرایش های گوناگون فعالان کارگری علی رغم اختلافات موجود در میان خودشان و فراتر از آن، با پذیرش و احترام به این تفاوت ها و اختلافات، میتوانند جبهه مشترکی در برابر جمهوری اسلامی و سرمایه به وجود بیاورند. و از جمله همین ضرورت ها، یافتن راه های استفاده بهینه از امکانات ارتباطی موجود در خدمت گسترش و هم گرایی جنبش های مستقل مردمی است. هم اکنون دسترسی بخش قابل توجهی از مردم به اینترنت و رسانه های ماهواره ای و تلفن همراه، امکانات ارتباطی وسیعی برای پراکندن فوری خبرها و تماس گیری های گسترده به وجود آورده است که با استفاده سازمانیافته از آنها میتوان شبکه از تباطات واقعاً سراسری میان فعالان جنبش های اجتماعی و سیاسی به وجود آورد و به نوعی "سازمان های مجازی" برای راه اندازی اقدامات همزمان موجودیت بخشید. **شش** - اهمیت حیاتی مبارزه برای مسائل معیشتی مردم، جمهوری اسلامی همیشه کوشیده است مبارزات مردم علیه تاریک اندیشی حاکم را از مبارزات آنها برای مشکلات معیشتی شان جدا نگهدارد. و متأسفانه ضعف چپ در دو دهه گذشته و بی اعتنایی عملی بخش بزرگی از مخالفان رژیم به شرایط معیشتی فلاکت بار اکثریت بزرگ مردم، نیز به تداوم جدایی و بنابراین، تداوم موجودیت جمهوری اسلامی کمک کرده است. حقیقت این است که پیکار عمومی ضد استبدادی، و فراتر از آن، پیکار برای آزادی و برابری و تأسیس یک دموکراسی مشارکتی پایدار، بدون هم آهنگی و حتی در هم آمیختگی مبارزات معطوف به روشنگری و برابری اجتماعی و مبارزات معطوف به بهبود شرایط معیشتی و مادی اکثریت قاطع جمعیت کشور، هرگز نخواهد توانست به جایی برسد. حالا که رژیم سرکوب فرهنگی و مدنی را تشدید کرده، توجه به هم آهنگی میان این دو شاخه اصلی مبارزات مردم، یک ضرورت عاجل و حیاتی است. به عبارت دیگر، بهترین راه در هم شکستن تعرض کنونی رژیم، روی آوردن به آتشبار توده ای مبارزات روزمره ده ها میلیونی معطوف به بهبود شرایط معیشتی مردم است. اما ستون اصلی پیش برنده مبارزات معیشتی مردم (نه فقط امروز، بلکه همیشه و همه جا) جنبش کارگری است. بنابراین، سراسری شدن حرکت معطوف به ایجاد تشکل های مستقل کارگری که اکنون شاهد آغاز امید بخش آن هستیم، از اهمیت فوق العاده زیادی برخوردار است. در حال حاضر مبارزات کارگری ما غالباً خصلت دفاعی دارند، یعنی عمدتاً برای دفع تعرض سرمایه و مقابله با بدتر نشدن شرایط کار و زندگی کارگران صورت میگیرند و نه بهبود آن. حرکت معطوف به تشکل مستقل کارگری در صورتی میتواند این وضع را عوض کند که با شتاب کافی سراسری بشود. دیگر کافی نیست که در محدوده این یا آن واحد اقتصادی حتی کاملاً بزرگ، تشکل مستقل کارگری ایجاد شود، بلکه لازم است که اولاً این تشکل ها در تمام این یا آن شاخه اقتصاد گسترش یابند و با هم دیگر متحد و مرتبط شوند. ثانیاً ارتباط فعالی میان تشکل های مستقل شاخه های مختلف اقتصاد ایجاد شود تا امکان همبستگی سازمان یافته برای طرح مسائل عمومی کارگران به وجود بیاید. ثالثاً از طرف همه تشکل های مستقل و همه فعالان کارگری، مبارزه مشترکی برای دفاع از حقوق کارگران واحدهای اقتصادی کوچک (که حالا رسماً از شمول قانون کار بیرون گذاشته شده و به دست قانون جنگل سپرده شده اند) و بیمه های اجتماعی کلیدی برای عموم کارگران و بیکاران راه اندازی شود. در هر حال فراموش نباید بکنیم که اکثریت بزرگ کارگران و زحمتکشان در متن مبارزه برای مسائل بی واسطه معیشتی شان است که افق های گسترده اجتماعی و تاریخی را کشف میکنند. **هفت** - با نافرمانی مدنی فرساینده میتوان موج کنونی سرکوب فرهنگی و مدنی جمهوری اسلامی را در هم شکست. مقاومت در برابر موج سرکوب های کنونی رژیم فقط در صورت توده ای شدن میتواند کارایی داشته باشد. اما مبارزه ای میتواند توده ای بشود که اولاً برای بخش قابل توجهی از مردم مهم باشد و ثانیاً هزینه شرکت در آن برای همان بخش از مردم قابل تحمل باشد. با توجه به این نکته، حالا سازمان دهی نوعی مقاومت فرهنگی و مدنی در بعضی حوزه ها ممکن و کارساز است. چنین مقاومتی برای همه جنبش های مترقی موجود اهمیت دارد، زیرا اگر رژیم در پیشبرد موج سرکوب کنونی موفق بشود، در همه حوزه ها به تعرض خواهد پرداخت. با زیر پا گذاشتن آگاهانه، سازمان یافته و فرسایشی بایدها و نیایدهای رژیم در بعضی از حوزه ها میتوان هزینه سرکوب را برای رژیم به شدت بالا برد و هزینه سرانه آن را برای مردم پائین آورد. این نافرمانی مدنی در صورتی میتواند توده گیر شود که اولاً آگاهانه باشد. یعنی افراد شرکت کننده در آن بدانند چه کاری میکنند و چرا، و تصوری از حد واکنش حکومتی ها و حد تحمل خودشان در مقابل مجازات احتمالی داشته باشند. ثانیاً سازمان یافته باشد تا عده قابل توجهی بتوانند به طور هم زمان آن را شروع بکنند و ادامه بدهند. ثالثاً فرسایشی باشد. یعنی در طول زمانی دراز ادامه یابد تا از یک طرف، بتواند به تدریج شناخته شود، گُر بگیرد و توده گیر شود، و از طرف دیگر، نیروهای سرکوب را

عاجز سازد. برای این منظور، حرکت می‌تواند در آغاز، به صورت تناوبی پیش برود. البته تردیدی نباید داشت که رژیم به سادگی عقب نشینی نخواهد کرد و واکنش آن ممکن است برای مدتی حتی خشن تر هم بشود. اما فراموش نباید کرد که برتری عددی مردم سلاح بزرگ آنها در مقابل حکومت کنندگان است: " همه را نمیشود گرفت، همه را نمیشود کشت، و همه را نمیشود به زندان برد." **هشت** - مسأله ملی یکی از حساس ترین و بحث برانگیز ترین مسائل کشور ماست. همان طور که اشاره کردیم، اکنون بازوی خشن تر سرکوب جمهوری اسلامی عمدتاً برای خفه کردن جنبش ملیت های زیر ستم به کار افتاده است. از طرف دیگر، مودیانه ترین و خطرناک ترین بخش طرح های امریکا نیز هم اکنون برای زیر نفوذ در آوردن همین جنبش ها است. علاوه بر این، عده ای از فعالان اجتماعی و سیاسی نیز با جنبش های ملیت های زیر ستم مخالفت و در توجیه نظر خود نیز یا چند ملیتی بودن ایران را رد میکنند یا اصلاً مفهوم ملت را گمراه کننده و کفر آمیز میدانند. همین ها اکنون بهانه ضدیت با طرح های امپریالیستی امریکا را نیز بر مجموعه دلایل شان افزوده اند. به این ترتیب، مسأله ملی بیش از پیش به یکی از اختلاف انگیز ترین مسائل در میان غالب طیف های مخالفان جمهوری اسلامی تبدیل شده است. اما درست به دلیل گره خوردگی همه این عوامل، ضرورت پذیرش و احترام به حق ملیت های ایران در تعیین سرنوشت خودشان بیش از هر زمان دیگر اهمیت پیدا کرده است. بنابراین ما لازم میدانیم بار دیگر بر چند نکته تأکید کنیم: اولاً مهم ترین دلیل چند ملیتی بودن ایران خود وجود ملیت های مختلف این کشور است. و با بحث های توخالی معنانشناسانه و حقوقی در باره مفاهیم "ملیت" و "قومیت" و غیره نمیتوان این حقیقت را لاپوشانی کرد. اگر ملیت ها (یا اقوام) زیر ستم ایرانی بر نابرابری ها و بی حقی های موجود آگاهی داشته باشند (که اکنون دارند) و برای احقاق حقوق شان به مبارزه برخیزند (که قطعاً بخواهند خاست)، با هر نامی که آنها را بنامیم، مشکلی حل نخواهد شد. ثانیاً ستم ملی یا قومی در ایران یک حقیقت انکار ناپذیر است. حداقل، نمیتوان انکار کرد که نیمی از ایرانیان از حق آموزش و گفتگوی رسمی با هم دیگر به زبان مادری شان محرومند. مسأله ملی قبل از هر چیز، مسأله ای است مربوط به دموکراسی سیاسی. بنابراین، با پاکرفتن هر نوع دموکراسی در این کشور، بلافاصله ملیت های زیر ستم برای احقاق حقوق شان، از آن استفاده خواهند کرد. آنهایی که با خود فریبی از مسأله ملی میگریزند، در ادامه ناگزیر خواهند شد از دموکراسی نیز بگریزند. ثالثاً حق تعیین سرنوشت ملل را نمیتوان به حق موافقت آنها با "من" تقلیل داد، نه به لحاظ حقوقی و نه به لحاظ سیاسی. بنابراین، حق تعیین سرنوشت، یعنی از جمله، حق مخالفت با "من" و حق جدایی از "من". پذیرفتن این حق، بر خلاف تصور خود فریبان، احتمال جدایی ملیت های ایران را افزایش نمیدهد، بلکه کاهش میدهد، و همبستگی آنها را محکم تر میسازد. از نظر ما جدایی ملیت های ایران فجاجع زنجیره ای بی پایانی برای همه آنها به وجود میآورد، ولی برعکس، پذیرش حق جدایی، آنها را به پیوند های عمیق شان با ملیت های دیگر این سرزمین آگاه تر میسازد و به شهروندان برابر کشور چند ملیتی شان تبدیل میکند. رابعاً دفاع از حق تعیین سرنوشت ملی به معنای کم رنگ کردن همبستگی طبقاتی کارگران نیست، بلکه برعکس، از بایست های گریزناپذیر تأکید بر همبستگی بین المللی طبقه کارگر است. بدون پذیرش این حق، اتحاد طبقاتی پرولتاریای ایران از محالات است. فراموش نکنیم که پرولتاریای ایران چند زبانه است و در عمل بیش از سرمایه داران چند زبانه است. و بالاخره، تردیدی نیست که حالا امپریالیسم امریکا برای پیشبرد بعضی از طرح های شوم اش در ایران و منطقه، سعی میکند از مسأله ملی بهره برداری کند. اما آیا به این بهانه میشود عینیت ستم و محرومیت ملی را در ایران نادیده بگیریم؟ آنها ممکن است با همین نیت از جنبش کارگری هم بهره برداری کنند و میکنند. به خاطر مخالفت با طرح های جنایت کارانه آمریکا نمیتوان مسأله ملی را نادیده گرفت. برعکس، درست در این شرایط است که ضرورت دفاع از برابری حقوق ملیت های ایران اهمیتی حیاتی پیدا میکند.

۲- ضرورت حیاتی و فوری مبارزه علیه فاجعه ای که امریکا و جمهوری اسلامی تدارک میبینند. این مبارزه

اکنون به یکی از حلقه های مهم پیکار مردم ایران برای آزادی، برابری و حاکمیت مردم تبدیل شده است. بی توجه به این محور، شکل گیری و گسترش یک جنبش مستقل و اراده توده ای برخاسته از خواست ها و نیازهای اکثریت قاطع مردم، یعنی عامل تاریخی لازم برای دستیابی به آزادی و برابری و حاکمیت مردم در این کشور دشوار خواهد بود. هم اکنون میبینیم که حتی بدون شروع جنگ یا گسترش وسیع تحریم های اقتصادی، و فقط با حادث شدن خطر رویارویی های دو طرف، زندگی اکثریت قاطع مردم آشکارا فلاکت بارتر، توان جمهوری اسلامی در مقابله با مردم بیشتر و سرکوب گری آن هارتر، و میزان مداخلات مستقیم و غیر مستقیم امریکا و متحدان آن در صفوف اپوزیسیون بیشتر شده است. بنابراین، روشن است که ادامه این وضع، مردم را به زانده دو طرف رویارویی تبدیل خواهد کرد. در شرایط کنونی، مبارزه علیه خطر جنگ و تحریم های اقتصادی در ایران، ناگزیر مبارزه ای است برای جنبشی که واقعاً " جنبش مستقل اکثریت عظیم و برای اکثریت عظیم " مردم ایران باشد. چنین جنبشی نه در همراهی با امریکا یا جمهوری اسلامی، بلکه در مقابله با هر دو آنها شکل خواهد گرفت. به همین دلیل، هر دو آنها، علی رغم همه اختلافات شان، در ضدیت با آن، وحدت نظر دارند و با تمام امکانات میکوشند شکل گیری آن را ناممکن سازند. اما با گرفتن مبارزه ای کارآمد علیه خطر جنگ و تحریم های اقتصادی، بدون توافق جریان های گوناگون فعال در آن، روی خواست های مشخص و روشنی ناممکن است. به نظر ما این خواست ها عبارتند از: **یک** - خواست عقب نشینی جمهوری اسلامی از اصرار بر غنی سازی هسته ای و دستیابی به چرخه کامل سوخت هسته ای. زیرا بدون این عقب نشینی بیرون کشیدن پرونده هسته ای ایران از شورای امنیت سازمان ملل متحد بسیار بعید است؛ و بدون این کار حتی اگر جنگی هم در میان نباشد، به احتمال زیاد گسترش تحریم های اقتصادی علیه ایران همیشه در دستور خواهد بود و بسته به اوضاع و احوال، با آهنگ های مختلف پیش خواهد رفت. و به تجربه عراق میدانیم که اثرات تحریم های اقتصادی طولانی روی اقتصاد کشور و شرایط زندگی اکثریت قاطع مردم، کم تر از جنگ مصیبت بار نیست. تردیدی نیست که بحران کنونی با عقب نشینی جمهوری اسلامی در مسأله هسته ای پایان نخواهد یافت، اما این کار میتواند

امریکا را از پوشش بین المللی کنونی که برای توجیه طرح های تجاوز کارانه اش در کشور ما درست کرده ، محروم سازد و پیشبرد این طرح ها را دشوارتر کند. دو - مخالفت قاطع با تولید سلاح های هسته ای ، شیمیایی ، میکروبی و هر نوع سلاح کشتار توده ای از طرف جمهوری اسلامی. زیرا هر نوع کنار آمدن با سلاح های کشتار توده ای ، قبل از هر چیز در حکم خودکشی برای جنبشی است که برای آزادی و برابری و هم بستگی عمومی انسان ها میجنگد. گذشته از این ، تولید و نگهداری چنین سلاح هایی در همه جای دنیا ، و حتی در کشورهای برخوردار از دموکراسی ، بهانه ای است برای گسترش نظامی گری ، ایجاد فضای امنیتی و جا انداختن اختیارات فوق العاده برای حکومت کنندگان و دزدیدن نان از سفره کارگران و زحمتکشان. آنهایی که با توسل به منطق به اصطلاح " رنال پولیتیک " تولید چنین سلاح هایی را به عنوان یک وسیله دفاعی در مقابل تجاوز گران لازم میدانند ، فراموش میکنند که این تدابیر هر چند ممکن است برای حفظ دولت های جدا از مردم مفید باشند ، ولی برای مردم تشنه آزادی و برابری ، سم کشنده اند. بعلاوه در شرایط مشخص کنونی ایران ، تولید چنین سلاح هایی ، نه تنها نمیتواند نقش بازدارنده ای در مقابل تجاوز خارجی باشد ، بلکه خود به بهانه ای برای تجاوز خارجی تبدیل میشود. سه - مخالفت با طرح های جمهوری اسلامی در زمینه انرژی هسته ای. تولید انرژی هسته ای ، به عنوان انرژی جایگزین یا مکمل ، لااقل در شرایط امروز ایران نه تنها گزینه درستی نیست ، بلکه بسیار پرهزینه و ماجراجویانه است. ایران کشوری است که نقداً با کمبود منابع انرژی روبرو نیست ، بعلاوه ، امکانات طبیعی وسیعی برای تولید انرژی تمیز و دوام پذیر خورشیدی دارد. نیروگاه های هسته ای حتی در کشورهایی که تکنولوژی بسیار پیشرفته و حکومت های نسبتاً پاسخگویی دارند، کانون های خطر محسوب میشوند. تصادفی نیست که جنبش های مترقی و طرفدار محیط زیست در همه جا مخالف چنین نیروگاه هایی هستند. طبیعی است که خطر اینها در جمهوری اسلامی به مراتب بیشتر خواهد بود. و بحران کنونی نشان میدهد که برخلاف ادعای رژیم ، این انرژی دست کم در شرایط حاضر برای ایران پرهزینه ترین انرژی محسوب میشود. تصادفاً اصرار جمهوری اسلامی روی اهمیت این موضوع نشان میدهد که طرح های آن صرفاً جنبه علمی یا اقتصادی ندارد. چهار - مخالفت قاطع و روشن با تحریم های اقتصادی و هر نوع مداخله قدرت های خارجی در تعیین سرنوشت مردم ایران و نیز با هر نوع تعرض آنها علیه منافع مردم ایران ، ضمن مبارزه هرچه گسترده تر مردمی برای براندازی جمهوری اسلامی. فراموش نباید کرد که جمهوری اسلامی مقدم ترین مانع هر نوع حرکت مترقی و دموکراتیک در کشور ماست و بنابراین ، تضعیف پیکار علیه آن ، با هر بهانه ای که صورت بگیرد ، جز طولانی تر کردن ذلت و بی حقی مردم ایران نتیجه ای نخواهد داشت. گشوده شدن راه آزادی ، دموکراسی ، برابری و رفاه در ایران به ناگزیر از مبارزه برای براندازی جمهوری اسلامی می گذرد. اما چگونگی و جهت براندازی جمهوری اسلامی کم اهمیت تر از خود براندازی نیست. تکرار تجربه انقلاب ۱۳۵۷ (یعنی برانداختن یک دیکتاتوری و نشان دادن دیکتاتوری دیگری به جای آن) نتایج فاجعه بارتری به دنبال خواهد داشت و این بار میتواند ادامه موجودیت خود کشور را ناممکن سازد. طرح های امریکا برای کنترل خاورمیانه و به ویژه کشور ما به حد کافی روشن است. هر نوع غفلت از مقابله با این طرح های ضد مردمی (تا چه رسد به همراهی با آنها) همه ما را در مصیبت وحشتناک تری گرفتار خواهد ساخت که صحنه هایی از آن را هم اکنون در عراق مبینیم. امریکا نه میخواهد و نه میتواند در ایران دموکراسی ایجاد کند. " تغییر رژیم " در ایران برای امپریالیسم امریکا وسیله ای است برای کنترل بیشتر این کشور ، نه میدان دادن به شکل گیری اراده آزاد مردم آن. دموکراسی تنها در متن پیکارهای مستقل و آگاهانه اکثریت عظیم مردم میتواند پا بگیرد و مداخلات امریکا در ایران شرایط گسترش چنین پیکارهایی را دشوارتر میسازد و تا همین جا نیز دشوارتر ساخته است. دولت امریکا اکنون فقط برای تبلیغات و دست کاری افکار عمومی مردم ایران مبالغه رسماً اعلام شده کلانی خرج میکند (کارهای غیرتبلیغاتی که جای خود دارند). و نیرومندترین رسانه های صوتی و تصویری که در مخالفت با جمهوری اسلامی برای ایرانیان برنامه پخش میکنند ، رسماً زیر نظر دولت امریکا کار میکنند. مسلم است که بودجه های سری و اعلام نشده امریکا و متحدان آن برای مداخله در ایران به مراتب بیش از اینها است. و فراموش نباید کرد که افراد قابل فروش در میان طیف های گوناگون مخالفان جمهوری اسلامی نیز مثل هر جای دیگر ، کم نیستند و برای خود فروشی ها و معامله گری هایشان نیز توجیهاات عوام فریبانه زیادی سرهم بندی میکنند. با توجه به این حقیقت تلخ و غیر قابل انکار ، اگر میخواهیم مبارزه علیه جمهوری اسلامی در جهت دستیابی به آزادی و برابری و حاکمیت مردم ایران پیش برود ، بایستی از استقلال جنبش های اجتماعی و سیاسی با هشپاری و حساسیت تمام پاسداری کنیم و وابستگان به امریکا و قدرت های خارجی را نیز مانند وابستگان به جمهوری اسلامی منزوی سازیم و صفوف جنبش آزادی و برابری خواهی را از صفوف آنها کاملاً متمایز سازیم.

روشن است که صرفاً با طرح خواست های بالا مبارزه ای علیه خطر جنگ و تحریم های اقتصادی پا نخواهد گرفت. چنین مبارزه ای ضرورتاً باید یک مبارزه بین المللی باشد و به طور همزمان در فضاهای جغرافیایی متفاوت و از طریق ترکیب متفاوتی از نیروهای سیاسی پیش برود. به عبارت دیگر ، شرایط پیشبرد آن در داخل ایران و خارج از آن نمیتواند یک سان باشد. باید توجه داشت که حتی اگر همه ایرانیان علیه خطر جنگ و تحریم های اقتصادی متحد شوند ، شاید نتوانند جلو آن را بگیرند ، زیرا نمیتوانند به یکی از دو طرف رویارویی که ضمناً طرف نیرومندتر آن هم هست ، فشار موثری وارد کنند. حقیقت این است که افکار عمومی مترقی مردم جهان و مخصوصاً مردم امریکا مهم ترین نیرویی است که میتواند دولت امریکا را زیر فشار ببرد. اما آیا جنبشی با این تنوع و گستردگی اصلاً میتواند موجودیت هم زمان داشته باشد؟ با تجربه جنبش جهانی ضد جنگ در دوره تدارک اشغال عراق میدانیم که پاسخ این سؤال میتواند مثبت باشد. اکنون روحیه بیزاری از جنگ آشکارا وسیع تر از آن دوره است. و ایران از طریق خود دولت امریکا به مداخله در عراق و یاری به گروه های مسلح مخالف امریکا در آن کشور متهم شده و با این داغ ترین کانون بحران جهانی گره خورده است. بنابراین گرچه جنبش آزادی و برابری خواهی مردم ایران خود به تنهایی نمیتواند

جای یک جنبش بین‌المللی ضد جنگ را بگیرد ، ولی می‌تواند در برانگیختن آن نقش مهمی داشته باشد. شرط چنین کاری این است که در خود ایران یک جنبش مستقل ضد جنگ وجود داشته باشد. اما مسلم است که در داخل ایران (دست کم با توازن نیروی کنونی میان مردم و رژیم) هر نوع اعتراض به سیاست هسته ای رژیم اولاً از بطن جنبش های اجتماعی نقداً موجود می‌تواند برخیزد ؛ ثانیاً حتماً با سرکوب شدید رژیم روبرو می‌گردد. در نتیجه ، خواست های جنبش ضد جنگ در داخل ایران ، دست کم در شرایط حاضر ، عملاً ناگزیر میشود در پشت خواست های جنبش های اجتماعی نقداً موجود استتار کند. به عبارت دیگر ، جنبش ضد جنگ در داخل ایران عمدتاً از طریق دفاع از گسترش ، هم‌گرایی و استقلال جنبش های اجتماعی موجود می‌تواند معنا داشته باشد. جنبش ضد جنگ در خارج از ایران البته محدودیت های داخل ایران را ندارد ، اما باز در صورتی می‌تواند به یک جنبش مؤثر و بنابراین توده ای تبدیل شود که با جنبش های مترقی موجود در کشورهای مختلف پیوند بخورد. ایرانیان خارج از کشور در شتاب دادن به این پیوند و مهم تر از آن ، در به وجود آوردن حدی از هم‌زمانی و هم‌آهنگی میان جنبش های مترقی بین‌المللی و جنبش های مترقی داخل ایران نقش واقعاً تعیین کننده ای می‌توانند بازی کنند.

۳- ضرورت تلاش برای بازسازی و تجدید آرایش جنبش سوسیالیستی. اکنون روشن است که برآمد چپ آهنگ چشم‌گیری پیدا میکند. و این در حالی است که چپ با بیرون آمدن از زیر آوار شکست های گذشته ، با انبوهی از مسائل نظری روبروست ، نه فقط در ایران بلکه در همه جای دنیا. دراهمیت حیاتی پرداختن به این مسائل نظری تردیدی نیست. اما از همین حالا روشن است که تأکید بر چند نکته اساسی ، برای بازسازی چپ به عنوان یک جنبش سیاسی برخوردار از افق های بزرگ ، ضرورت مبرم دارد: **یک** - جنبش سوسیالیستی یک جنبش ایدئولوژیک بسته نیست ، جنبش رهایی طبقة کارگر است. هر جنبش اقتصادی یا حتی سیاسی کارگران با جنبش رهایی طبقة کارگر یکی نیست. کارگران هنگامی به آگاهی از خود به عنوان یک طبقة دست می‌یابند که از کل مجموعه خودشان در طول یک راه پیمایی و رویارویی تاریخی تصویری به دست آورند. اگر چنین است ، جنبش طبقة کارگر نه فقط در متن مبارزات اقتصادی این یا آن بخش از کارگران ، بلکه فراتر از اینها ، در متن هم‌آهنگی وسیع همین جنبش های اجتماعی پا خواهد گرفت. هم‌آهنگی جنبش های اجتماعی مترقی به معنای رقیق کردن مفهوم طبقة کارگر نیست. اکثریت زنان ، جوانان ، ملیت های زیر ستم و بخش بزرگی از دانشجویان به طور مستقیم یا غیر مستقیم ، کارگرند. هم‌آهنگی عمقی جنبش های اجتماعی در صورتی امکان پذیر است که بر مبنای هم‌بستگی طبقاتی کارگران صورت بگیرد. مسلم است که این کار مثلاً فقط با دفاع از حقوق زنان کارگر یا حق شهروندی فقط کارگران نمیتواند صورت بگیرد ، بلکه باید با دفاع از حقوق همه زنان و همه شهروندان انجام گیرد. تنها از این طریق است که طبقة کارگر به عنوان مدافع بشریت آزاد متولد میشود. فعالان جنبش سوسیالیستی هستند که با گشودن افق های گسترده به روی جنبش های اجتماعی مترقی ، اولاً همبستگی طبقاتی کارگران و ثانیاً رابطه آن را با رهایی بشریت تصور پذیر می‌سازند. بدون یک جنبش سوسیالیستی نیرومند و عمیقاً کارگری ، همبستگی طبقاتی کارگران همیشه به وسیله همبستگی های دیگر (جنسی و ملی و مذهبی و مسلکی و غیره) به حاشیه رانده خواهد شد. **دو** - توجه به افق های گسترده نباید به بی‌اعتنایی به مبارزات اقتصادی ، صنفی و روزمره و محدود این یا آن بخش کارگران باشد. همان طور که مارکس تأکید می‌کرد ، کارگران نه صرفاً با گرویدن به اندیشه های مجرد این یا آن متفکر بزرگ ، بلکه با پیکارهای روزمره برای منافع ملموس خودشان است که به افق های گسترده تاریخی دست می‌یابند. آنهایی که اکنون مبارزات روزمره کارگران برای بهبودهای هر چند خرد را به نام انقلاب و سوسیالیسم نفی میکنند ، با نیت هر چند خیر ، به روند پایه ای و توده ای تکوین همبستگی طبقاتی کارگران آسیب می‌زنند. مسلم است که جنبش سوسیالیستی طبقة کارگر بدون تنوری و آگاهی سوسیالیستی نمیتواند موجودیت پیدا کند ، اما آگاهی سوسیالیستی نیز بدون همین مبارزات روزمره کارگران نمیتواند کارگری شود و به نیروی دگرگونی تاریخی تبدیل گردد. **سه** - فرقه گرایی آفت بزرگ جنبش کارگری و سوسیالیستی است که غالباً هم در شرایط کشورهای استبداد زده رشد میکند. وجود احزاب و گرایش های گوناگون در درون جنبش کارگری و جنبش های اجتماعی دیگر و نیز رقابت آنها کاملاً طبیعی است و بسیار هم مفید است. اما رقابت مخرب و تلاش برای تبدیل جنبش کارگری به زائده این یا آن فرقه ، به این جنبش آسیب می‌زند. طبقة کارگر پرشمارترین طبقة اجتماعی است و بنابراین ساده لوحی است اگر فکر کنیم که فقط یک حزب می‌تواند از متن آن پابگیرد. مشخصه اصلی احزاب کارگری کمونیستی و سوسیالیستی این است که همیشه مصالح عمومی جنبش طبقة کارگر را بر منافع خود ارجحیت میدهند و حتی فراتر از این ، منافع جدا از منافع کل جنبش کارگری ندارند.